

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۲، ص ۲۳-۱

تحلیل سبک‌شناختی کتاب الامتاع و المؤمنسه ابوحیان توحیدی*

سیدمحمدرضا ابن‌الرسول
استادیار دانشگاه اصفهان
محسن رضاخواه ورنوسفادرائی
کارشناس ارشد دانشگاه اصفهان

چکیده

سده چهارم هجری، مقارن است با درخشش بزرگانی در آسمان علم و ادب. بی شک ابوحیان توحیدی یکی از این نام‌آوران است که نامش تا به امروز باقی مانده است. نوشتار پیش رو، جستاری در زندگی توحیدی و کتاب «الامتاع و المؤمنسه» و بازشناسی درونمایه و سبک این اثر ارزنده است. بدین روی و پیش از پرداختن به سبک‌شناسی نثر توحیدی، ساختار و محتوای کتاب، سیر نثر پردازی و مهم‌ترین جریانها و عوامل مؤثر در چیرگی گفتمان نثر بر شعر را در این دوره بررسی نموده با جایگاه ابوحیان در نثرپردازی آشنا می‌شویم. انگیزه‌گزینش این اثر از میان آثار پرشمار ابوحیان، علاوه بر ارزش سبک‌شناختی و علمی آن، جامعیت و جایگاه مرکزی این اثر در میان سایر آثار اوست که در حقیقت بازتابی از همه آثار او به شمار می‌آید.

کلمات کلیدی: ابوحیان توحیدی، الامتاع و المؤمنسه، نثر فنی، سطح واژگانی، سطح نحوی.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۲۴ تاریخ پذیرش نهائی: ۱۳۹۲/۰۳/۲۲

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: ibnorrasool@yahoo.com

تعریف مسئله

امروزه آشنایی با آثار علمی و ادبی با ساختار شناسی و سبک‌شناسی آنها صورت می‌گیرد تا معلوم شود خالقان آثار چگونه و با چه شیوه‌ای درون‌مایه اثر خود را عرضه کرده‌اند. این آشنایی به خواننده و متن‌پژوه امکان می‌دهد زوایای نهفته زبان و دانش و فرهنگ پدید آورنده اثر را کشف کند. در این مقاله نیز کوشیده‌ایم یکی از متون معتبر کهن را از این منظر بررسی کرده، یافته‌های خود را به علاقه‌مندان عرضه کنیم.

پیشینه تحقیق

بر اساس جست و جویی که به عمل آمد، تاکنون مقاله مستقلی در خصوص سبک‌شناسی کتاب الامتاع و المؤانسه به چاپ نرسیده است.

درباره ابوحیان توحیدی و معرفی الامتاع و المؤانسه

«علی بن محمد بن عباس» معروف به «ابوحیان توحیدی»، حدود ۳۱۰ هجری دیده به جهان گشود. محل تولد او به یقین معلوم نیست. گفته‌اند در بغداد، شیراز، نیشابور و یا در واسط متولد گشته است. (حموی، ۱۹۸۰م: ج ۱۵، ۵) وفات ابوحیان نیز محل اختلاف است. هرچند برخی وفات او را حوالی ۳۸۰ هجری دانسته‌اند؛ (سیوطی، ۱۹۷۹م: ج ۲، ۱۹۱) اما براساس شواهد او دستکم تا ۴۰۰ هجری می‌زیسته است. از جمله این شواهد زمان پاکنویس رساله موسوم به «الصدائفة والصدیق» است که برابر تصریح خود توحیدی، رجب ۴۰۰ هجری است. (حموی، ۱۹۸۰م: ج ۱۵، ۷؛ ابن خلکان، ۱۹۷۷م: ج ۵، ۱۱۲-۱۱۳) علاوه بر این گفته‌اند فردی به نام «ابوسعید عبدالرحمن بن مجد اصفهانی» در همین سال؛ یعنی ۴۰۰ هجری در شیراز از توحیدی درس فرا گرفته است. (سبکی، بی‌تا، ج ۵، ۲۸۷) گذشته از این، توحیدی در سالهای واپسین عمر، آثار خود را سوزاند و در پی این امر که نامه‌ای عتاب‌آمیز از قاضی ابوسهل علی بن محمد دریافت می‌کند، در پاسخ می‌نویسد: «فَقَدْ أَصْبَحْتُ هَامَةً الْيَوْمِ أَوْ غَدًا؛ فَإِنِّي فِي عَشْرِ التَّسْعِينَ...» (حموی، ۱۹۸۰م: ج ۱۵، ۲۰) «جسد امروز یا فردا شده‌ام از این رو که در دهه نود عمر هستم...» تصریح می‌کند به نهمین دهه از عمر پاگذارده است. همه این ادله وفات او را در ۳۸۰ هجری منتفی نموده، بر سال ۴۰۰ هجری صحه می‌گذارد. عده‌ای هم بر این باورند او در ۴۱۴ هجری بدرود حیات گفته است. (قزوینی، ۱۳۳۲ش: ج ۲، ۱۶۴)

در خصوص جایگاه علمی و ادبی توحیدی، ارباب تراجم از تبحر او در علوم گوناگون لغت، نحو، شعر، نقد، فقه، کلام معتزلی و نیز هوش سرشار، محفوظات بسیار و ذوق ناب او سخنها گفته‌اند و او را به القاب متعدد خوانده‌اند، مانند «شیخ الصوفیه»، «محقق الکلام و متکلم المحققین»، «إمام البلغاء» (حموی، ۱۹۸۰م: ج ۱۵: ۶۵) و «فیلسوف الادباء و ادیب الفلاسفه». (همان؛ ابن خلکان، ۱۹۷۷م: ج ۵، ۱۱۲-۱۱۳)

به رغم این موارد، توحیدی در تنگدستی و گمنامی روزگار بسر آورد و باریافتن به محضر بزرگانی مانند ابن العمید و صاحب بن عبّاد و خدمت به آنان، برخلاف بی‌مایگان خوش اقبال، نه تنها سودی به حالش نداشت که مایه رنجش و آزرده‌گی خاطر او شده، احساس غربت و تنهایی او را دامن زد و به بدبینی و خلوت‌گزینی سوقش داد. (حموی، ۱۹۸۰م، ج ۵: ۱۵ و ۲۳) او از قدرشناسی و بی‌اعتنایی صاحب بن عبّاد نسبت به خودش، چنین به قاضی ابوسهل شکوه می‌برد: «ولم یُعْطِنِ [صاحب بن عبّاد] فی مدّة ثلاث سنین درهماً و لا ما قِیمَتُهُ درهمٌ واحدٌ، فأَحْمِلْ هَذَا عَلَیْ مَا أُرَدْتَ: او در مدت سه سال درهمی یا معادل آن به من نداد. این گفته را به هر چه خواهی تعبیر کن.» (همان، ج ۱۵، ۳۲)

توحیدی در این گفتار عطایای صاحب را به هیچ می‌انگارد؛ شاید علت آن است که ارزش کار و خدمت خود را بیش از عطایای او می‌داند، نه آنکه صاحب چیزی به او نداده باشد. توحیدی در پی نومیدی از خیر ابن العمید و صاحب، در اواخر ۳۷۰ هجری از ری به بغداد بازگشت (ابوحیان توحیدی ۲۰۰۴م: مقدمه، ۸) و با معرفی ابوالوفای بوزجانی ریاضیدان و مهندس به خدمت «حسین بن احمد بن سعدان» وزیر صمصام الدوله بویهی درآمد. در این برهه، گفت و گوهایی علمی - ادبی میان این دو صورت گرفت که کتاب «الامتاع و المؤمنسه» ثمره آن است.

«الامتاع و المؤمنسه» از یک دیباچه، ۴۰ گزارش شب نشینی موسوم به «اللیلۃ» و سه نامه تشکیل می‌شود که به خامه ابوحیان و سفارش مؤکد یا به عبارت بهتر با خطاب آمرانه و ظاهراً تهدید آمیز ابوالوفای بوزجانی تدوین شده است. دیباچه بلند و مستوفای کتاب دربردارنده داستان تألیف کتاب و سبک نویسندگی توحیدی و اعلام وفاداری او به ابوالوفاء است. (همان، مقدمه: ۱۶۷)

سه نامه پایانی کتاب، شکواییه‌های نویسنده‌اند؛ دو نامه به ابن سعدان و یکی به ابوالوفاء. در نامه نخست، ضمن یادآوری عهد دیرین میان خود و ابن سعدان و ابراز امیدواری به عنایات و مراحم او، چشم داشتهای خود را از ابن سعدان گوشزد می‌نماید. (همان، ج ۳، ۳۸۹-۳۹۰) در دومین مکتوب از زبان ناصحی مشفق با ابن سعدان سخن می‌گوید نیز می‌کوشد شایستگی خود را اثبات کند و از ارادت و سرسپردگی به ابن سعدان دم می‌زند.

درباره بنده پروری و چاکرنوازی و حسن رفتار با خادمان و نوکران به گفته‌های دیگران و شواهدی تاریخی استناد می‌جوید و گاه گاه با یادآوری اخلاص خود نسبت به وزیر از بدگویی حاسدان و بدخواهان اظهار نگرانی می‌کند. در پایان به ستایش سخاوت ابن سعدان زبان می‌گشاید، رجای واثق خود را به مرحمتها و تفقدهای او متذکر می‌گردد و به زهد، صلاح و نیک رفتاریش می‌خواند. (همان، ج ۳، ۳۹۱-۳۹۸) روشن است که قصد توحیدی از بنده نوازی، شخص خود اوست تا مگر از این خوان گسترده حظی ببرد.

سومین نامه - که خطاب به ابوالوفاست - دربردارنده موارد ذیل است: دعای خیر به جان ابوالوفاء، گزارشی از تحریر کتاب برابر خواسته و سفارش او، گلایه از تنگی معشیت و بالاخره درخواست پا درمیانی نزد ابن سعدان برای دریافت صله. (همان، ج ۳، ۳۹۹)

شب‌نشینی‌های کتاب ساختاری مشخص دارد. نخست پرسش و پاسخ و دوم حسن ختام. در بیشتر نشستها وزیر بحث را آغاز می‌کند و در معدود مواردی فتح باب سخن را به ابوحیان وامی‌گذارد؛ او در این باره می‌گوید: «وَعُدْتُ لَيْلَةً أُخْرَى، فَقَالَ [الوزير]: فَاتِحَةٌ الْحَدِيثِ مَعَكَ، فَهَاتِ مَا عِنْدَكَ» (همان، ج ۱، ۸۶)؛ یعنی «شبی دیگر بازگشتم، [وزیر] گفت: آغاز سخن با تو پس آنچه داری عرضه کن».

گاه پاسخها، نیازمند جستجو و نظرخواهی از صاحب نظران بوده، بدین روی پرسشها، مکتوب به توحیدی ارائه می‌شد؛ مثل شب ۳۵. در این شب ابن سعدان ۳۳ پرسش را مکتوب به نویسنده داده تا پس از رایزنی با استادانی نظیر «ابوسلیمان» و هر ذی صلاح دیگری، پاسخ را فراهم آورد. عمده این پرسشها که فلسفی و کلامی‌اند شگفتی پرسش شوندگان را موجب می‌شوند. (همان، ج ۳، ۳۲۸ - ۳۲۹)

در اندک مواردی، ابن سعدان محور گفتگوی شب آینده را پیشاپیش معین می‌کند تا نویسنده آمادگی لازم را کسب نماید؛ مانند هشتمین شب که چنین نگاشته: «وَ إِذَا حَضَرْتَ فِي اللَّيْلَةِ الْقَابِلَةِ، أَخَذْنَا فِي حَدِيثِ الْخَلْقِ وَالْخُلُقِ - إِنْ شَاءَ اللَّهُ - وَ أَنَا أُزَوِّدُكَ هَذَا الْإِعْلَامَ لِيَكُونَ بَاعْتِثًا لَكَ عَلَى أَخْذِ الْعِتَادِ بَعْدَ اخْتِمَارِهِ ...» (همان، ج ۱: ۸۵)؛ یعنی «فردا شب چون آمدی به خواست خدای دربارهٔ خلق و خُلق، سخن آغاز کنیم، و من از این رو بیابگاهانمت تا بعد پروراندن موضوع در ذهن، تو را به برگرفتن توشه بحث برانگیزد...»

پاسخ در برخی شبها مکتوب، تقدیم ابن سعدان می‌شود؛ مانند شبهای نوزدهم و بیستم که به گزیده‌های حکمی، اخلاقی و بلیغ اختصاص دارد. (همان، ج ۲، ۱۷۹-۱۹۱)

محتوای پاسخها عموماً سه گونه است:

نخست، پاسخهایی که عیناً بی‌کم و کاست، برابر آنچه میان ابن سعدان و توحیدی بوده، گزارش می‌شوند. برخی از آنها امالی استادان و صاحب‌نظران طرفِ رایزنی نویسنده است، چنانکه می‌گوید: «فَلَقِيتُ عَيْسَى، وَ عَرَفْتُهُ الْحَدِيثَ، وَ أَمَلَى مَا رَسَمْتُهُ فِي هَذَا الْجِزْرِ» (همان، ج ۳، ۳۴۲)؛ یعنی «با عیسی ملاقات کردم و موضوع را با او در میان نهادم و او مطالبی را که در این بخش نگاهشتم، بر من املا کرد».

دوم، پاسخهایی تلخیص یا تنقیح شده که در ساختار عموماً با «مِن» تبعیض شناخته می‌شوند: «فَكَانَ مِنَ الْجَوَابِ ...» (همان، ج ۲، ۳۲۸)

سوم، پاسخهایی کاملتر از آنچه به ابن سعدان در شب‌نشینی‌ها داده است. رعایت حال و مقام، گاه اقتضای ایجاز و اختصار بود که در حین تدوین نویسنده برای ناگفته نماندن گفتنی‌ها از افزودن آنها دریغ نورزیده است. در همین باره می‌گوید: «وَ لَمْ يَجْرْ هَذَا كُلُّهُ فِي الْمَذَاكِرَةِ بِالْحَضْرَةِ، وَلَكِنْ رَأَيْتُ مِنْ تَمَامِ الرَّسَالَةِ أَنْ أُضْمَّ كُلُّهُ إِلَى حَوْمَتِهِ وَأَبْلَغَ الْمُمَكَّنِ مِنْ مُقْتَضَاهُ فِي تَبَيُّنِهِ» (همان، ج ۱، ۹۳)، «تمامی این مطلب در محضر وزیر در بحث نیامد؛ اما برای کمال این رساله صلاح دیدم تمامی مطلب را به آن پیوند دهم و مطالب مقتضی را در حد امکان در تنمه آن بیاورم».

در همین زمینه در جایی دیگر می‌نویسد:

«أَيُّهَا الشَّيْخُ!... إِنَّمَا نَثَرْتُ بِالْقَلَمِ مَا لَاقَ بِهِ، فَأَمَّا الْحَدِيثُ الَّذِي كَانَ يَجْرِي بَيْنِي وَبَيْنَ الْوَزِيرِ، فَكَانَ عَلَى قَدْرِ الْوَقْتِ وَالْوَاجِبِ... وَ لَمَّا كَانَ قَصْدِي فِيمَا أَعْرَضَهُ عَلَيْكَ وَأَلْقِيهِ إِلَيْكَ أَنْ يَبْقَى الْحَدِيثُ بَعْدِي وَ بَعْدَكَ، لَمْ أَجِدْ بُدًّا مِنْ تَنْمِيقِ يَزْدَانُ بِهِ الْحَدِيثُ وَ إِصْلَاحِ يَحْسِنُ مَعَهُ الْمَغْزَى وَ تَكْلُفِ يَبْلُغُ بِالْمُرَادِ الْعَايَةَ» (همان، ج ۳، ۳۶۱ و ۳۶۲)؛ یعنی «ای شیخ!... تنها آنچه شایسته قلم بود نگاشتم؛ اما سخنی که میان من و وزیر می رفت به قدر وقت و ادای واجب بود و حال که در بیان آنچه تقدیم حضور شد، قصدم ماندگاری سخن پس از من و شماسست چاره ای نیافتم جز تزیینی که سخن بدان آرایه بندد و پیرایشی که همراهش مفهوم، نیکو بیان شود و تکلفی که مقصود را به تمامی رساند.»

از این گفته برمی آید نویسنده به انگیزه تبیین پاسخ و استیفای معنا، سخن خود را از جنبه لغوی (تنمیق یزدان به الحدیث) و محتوایی (اصلاح یحسن معه المغزی) ویرایش می نموده است.

توحیدی هنگام ارزیابی و داوری دیدگاههای موافق و مخالف، آن را از ابعاد گوناگون بر مبنای ادله عقلی و نقلی بررسی و سپس تأیید یا رد می کند. نقد بلند دیدگاه فردی به نام «جیهانی» در تفضیل ایرانیان بر عربها از نمونه های بارز این داوریهاست که در ششمین شب خواننده آنیم. (همان، ج ۱، ۴۵-۵۸)

این شب نشینی ها که گاه مانند شب بیست و هشتم (همان، ج ۲، ۲۴۴)، و سی و ششم (همان، ج ۳، ۳۴۱) کوتاه بود و گاه مانند شب هفدهم (همان، ج ۱، ۱۴۲-۱۷۱)، و بیست و چهارم (همان، ج ۲، ۲۰۷-۲۲۲) تا پاسی از شب به درازا می کشیده است، برخی تک محوری بوده اند؛ مثل دهمین شب که به شگفتیهای حیات وحش اختصاص دارد، (همان، ج ۱، ۹۶-۱۱۸) و برخی چند محوری، مانند شب بیست و چهارم. (همان، ج ۲، ۲۰۷-۲۲۲) از نظر درون مایه هم برخی شبها در بردارنده مباحث ارزنده علمی ادبی و ... است و برخی شبها محتوایی هزلی و بی ارزش دارد. شب هجدهم که به سخنان هزل و شعرهای اباحی اختصاص یافته، از این گونه اخیر است (همان، ج ۲، ۲۴۴-۲۶۰)

در پایان این گفت و گوهای شبانه، ابن سعدان معمولاً از توحیدی حسن ختام می خواسته که نویسنده از آن بیشتر به «مُلْحَةُ الْوَدَاعِ» و در اندک مواردی به «خاتمة المجلس» (همان، ج ۱، ۲۸) یاد کرده است. حسن ختام مجالس، غالباً حکایات و سخنان نغز و شیرین و اشعار ناب و دل انگیز بوده اند و بعضاً سخنان فکاهی و طنز آمیز.

شایان گفتن اینکه با وجود پراکندگی بحثها در مواردی توحیدی کوشیده حسن ختام با محتوای بحث آن شب هماهنگ باشد و به تناسب موضوعی یا به اصطلاح «وحدت موضوعی» نظر داشته است؛ مثلاً پیش از آوردن حسن ختام شب هفدهم که در بردارنده مباحث داغ فلسفی و حکمی بوده، اظهار می کرد که باید حسن ختامی همسو با این مباحث ارزنده بیاورم تا این حال و هوا و روحیه علمی از دست نرود. (همان، ج ۲، ۱۶۷) با وجود این، در مواردی معدود حسن ختام نداریم. (همان، ج ۱: ۸۵) گاهی حسن ختام بسیار کوتاه است و در مقابل حسن ختام برخی شبها چندان فربه و بلند است که خود به تنهایی یک

گفت و گو و شب‌نشینی مستقل به شمار می‌رود، مانند آخرین شب‌نشینی که «مُلْحَةُ الوداع» آن حاوی مباحثی در تاریخ ادبیات و نقد ادبی است. (همان، ج ۳، ۳۸۳-۳۸۸)

اهمیت و ارزش کتاب از چند جنبه قابل بررسی است:

۱. جنبه علمی؛ زیرا کتاب در بردارنده مطالبی از علوم انسانی و تجربی است و نویسنده در جای جای آن دیدگاه‌های غث و سمین را آورده؛ از این لحاظ «الامتاع والمؤانسه» در رهگیری و رصد افق فکری آن روزگار و تاریخ‌نگاری علم منبعی مهم به شمار می‌رود.

۲. ارزش تاریخی کتاب که به چند جهت است:

۱،۲ نحوه گزارش‌های حوادث تاریخی: گزارش‌های تاریخی توحیدی به سبب تم داستانی و بیان شیوا، گیرایی دارد؛ بگونه‌ای که خواننده تا پایان آن را بی هیچ خستگی دنبال می‌کند.

۲،۲ گزارش‌های منحصر به فرد تاریخی: برخی گزارش‌های تاریخی توحیدی منحصر به فرد هستند؛ چون در هیچ کتابی دیگر به آنها اشاره‌ای نشده، از جمله: ذکر نام چند تن از گروه سرّی اخوان الصفا در شب هفدهم، (همان، ج ۱، ۱۴۳) و یا اشاره به رخداد‌های مقارن با یورش رومیان به شهر «نصیبین» در اواخر ۳۶۲ هجری و عملکرد عزالدوله بویهی (ت ۳۶۷ هجری) در این حادثه. توحیدی این گونه می‌آورد که وقتی سراغ وزیر را گرفتند در شکارگاه بود و جماعت را بار نداد و بالاخره زمانی هم که بار داد، از ایشان خواست سخن کوتاه کنند. ابن سعدان هنگام شنیدن ماجرا با اظهار شگفتی می‌گوید: من کتاب «التاجی» ابواسحاق صابی (ت ۳۸۴ هجری) را خوانده‌ام؛ اما چنین چیزی در این کتاب نیافته‌ام. (همان، ج ۳، ۳۶۰)

برخی با استناد به سخن ابن سعدان صحت خبر را نفی می‌کنند و آن را از تحریف‌های تاریخی ابوحیان می‌شمارند (عمران، ۲۰۰۲م، ۱۲۰). اما نمی‌توان بسادگی نظر اینان را پذیرفت؛ زیرا بر اساس شواهد موثق تاریخی، در وقوع حمله رومی‌ها به «نصیبین» در ۳۶۲ ق تردیدی نیست. (ابوالفرج ابن الجوزی، ۱۹۹۲م: ج ۱۴، ۲۱۴) در ثانی شاید منظور وزیر از نبود این خبر در کتاب «التاجی»، اشاره به عملکرد عزالدوله در این رخداد باشد؛ به دیگر سخن شاید مقصود، حاشیه‌های خبر به روایت توحیدی بوده است. از دیگر سوی، حذف و سانسور یکی از ویژگی‌های فرمایشی است که به دست کاتبان و منشیان دربار تحریر می‌شده است، بنابراین به سادگی نمی‌توان گفته‌های توحیدی را نادیده انگاشت.

۲،۳ شناخت اوضاع اجتماعی: این کتاب را تا حدی می‌توان آینه اوضاع اجتماعی عصر ابو حیان دانست؛ زیرا فاصله طبقاتی، مفاسد اخلاقی جامعه و... را تا اندازه‌ای نشان می‌دهد؛ مثلاً او در مقدمه جلد سوم ضمن اشاره به عشرت و کامرانی طبقه مرفه بغداد از شمار کنیزان و غلامان آنان در حد یافته‌های خود آماری ذکر می‌کند. (ابوحیان توحیدی، ۲۰۰۴م: ج ۳، ۲۵۶-۲۵۷)

۳. جنبه ادبی: از نظر ادبی کتاب ارزشی خاص دارد که بیشتر به سبک شناختی آن باز می‌گردد و این مهم را به بخش پایانی این گفتار موکول می‌کنیم.

۴. تنوع درون‌مایه کتاب: این ویژگی ناشی از چند علت است که شاید مهمترین آنها در درجه نخست تنوع و پراکندگی محورهای گفتگوی شب نشینی‌ها و سپس عمق مطالب بوده است. صاحب اخبار الحکما در ظُهر نسخه‌ای از «الإمتاع والمؤانسه» دست خط یکی از اهالی جزیره صقلیه (سیسیل) را یافته که درباره درون‌مایه کتاب چنین نوشته است: توحیدی صوفیانه سخن آغاز کرده و در میانه کتاب به زبان محدثان سخن گفته و به لحن ارباب حاجت کتاب را به پایان برده است؛ (قفطی، ۱۹۰۳م: ۲۸۳) اما این سخن از یک نگاه کلی برآمده، به هیچ روی گزاره‌ای جامع و دقیق از درون‌مایه کتاب نیست. حقیقت این است که اگر ابوحيان توحیدی را در «المقابسات» به هیأت فیلسوفی اندیشمند می‌بینیم و چنانکه در «الصداقه والصدیق» با سیمای غریبه‌ای رمیده و دیرآشنا- که نشان خانه دوست را می‌گیرد- چهره به چهره می‌شویم؛ اگر در «اخلاق الوزیرین» هجو گزنده، زبان برنده و عبارتهای زنده او را در مورد ابن العمید و صاحب بن عباد تجربه می‌کنیم و بالاخره اگر در «الإشارات الإلهیه» به کنج عزلت یک صوفی خلوت گزیده مستغنی از تماشا پا می‌گذاریم در «الامتع والمؤانسه» با همه این ابعاد شخصیتی و فکری او رو به رو می‌شویم. او در این اثر، ادیبی خوش ذوق، ناقدی ژرف‌نگر، فیلسوفی اندیشمند، تاریخ نگاری تحلیلی‌گر، رهرویی شیفته و متأسفانه بد زبانی گزنده گوی، درشت خوی و ترش روی است. نمودار ذیل کوششی است برای بازشناسی بهتر از مباحث کتاب و سهم آنها:

«نمودار توزیع فراوانی موضوعات الامتع و المؤانسه»

تنوع و پراکندگی موضوعات، کتاب «البيان والتبيين» جاحظ (ت ۲۵۵ هجری) را تداعی می‌کند و مهر تأییدی است بر نظر کسانی که توحیدی را «جاحظی مسلک» خوانده‌اند. (حموی، ۱۹۸۰م: ج ۱۵، ۵)

سبک ادبی توحیدی در «الامتع و المؤانسه»

پیش از پرداختن به مختصات سبکی ابوحيان توحیدی در این کتاب، شایسته است به فضای ادبی آن روزگار نظری گذرا داشته باشیم. بی‌گمان توحیدی گذشته از قرآن کریم و حدیث شریف نبوی و امدار بزرگانی است که در پیشبرد علم و ادب سهم بوده‌اند. در این دوره کاربرد نثر بر شعر می‌چربد؛ زیرا گفتمان علمی و فلسفی که در عصر عباسی اول و دوم پا گرفته بود در این دوره نیز رو به شکوفایی و بالندگی بود. کاخهای وزیران و امیران، کانون برگزاری انجمنها و نشستهای علمی و ادبی بود. حسن مهلبی (ت ۳۵۳ هجری) در بغداد، ابن العمید (ت ۳۶۰ هجری) در ری، عضدالدوله بویه‌ی (ت ۳۷۲ هجری) در شیراز، صاحب بن عباد (ت ۳۸۵ هجری) در اصفهان پرآوازه‌ترین و با شکوه‌ترین نشستهای ادبی و علمی را میزبان بودند.

محفل علمی - ادبی ابن سعدان (ت ۳۷۵ هجری) در بغداد که در بازه زمانی ۳۷۳-۳۷۵ هجری قمری، پیش از محفل مهلبی برپا بود از جمله انجمنهای بلند آوازه‌ای بود که نام‌آوران ادب، فلسفه، ریاضی و... از جمله توحیدی رونق افزای آن بودند. (شکعة، ۱۹۷۴م: ۳۷۳ و

ضیف، ۱۹۹۶م: ۴۳۰) در این میان نباید از نقش نهضت ترجمه در غنا، عمق و چیرگی نثر بر شعر غافل ماند؛ بویژه اینکه با تغییر رویکرد از ترجمه تحت اللفظی به ترجمه معناگرا، پیشرفتی چشمگیر در گستره ترجمه و نثر پردازی رقم خورد. (ضیف، ۱۹۹۶م: ۴۳۰)

این رویکرد نو در ترجمه، اثرش در پیدا آمدن نثری خوش ساخت نمود یافت. واپسین سالهای سده سوم و آغاز سده چهارم هجری را باید سرآغاز نثر متکلف و مصنوع دانست. نیم نگاهی به نامهای بزرگان این دوره و آثارشان گواهی است راستین بر این سخن. ابوبکر خوارزمی (ت ۳۸۳ هجری) قابوس بن وشمگیر (ت ۴۰۳ هجری) و ثعالبی نیشابوری (ت ۴۲۹ هجری) کسانی هستند که از دیگر هم روزگاران خود در تکلف و تصنع و سجع پردازی پیش افتاده، به آرایه‌های ادبی توجه نشان دادند و تا آنجا پیش تاختند که شعر منثور را در نثر آنان تجربه می‌کنیم؛ یعنی نثری که تنها یک سجع و قافیه با شعر فاصله دارد.

برخی همچون بدیع الزمان همدانی (ت ۳۹۸ هجری) در عرصه ادب جریان ساز (مقامه نویسی) شدند و چندان جاذبه آفریدند که خیلی عظیم را به تقلید از خود وا داشتند؛ اما نثرپردازان متکلف، تنها یکه تازان آوردگاه نثر در این سده نبودند؛ بلکه دو گروه دیگر در کنار اینان به چشم می‌خورند: نخست ادیبانی که به مزاجه گرایش بیشتری داشتند تا سجع مانند ابوالفضل بن العمید (ت ۳۶۰ هجری) شریف رضی (ت ۴۰۶ هجری) و ابوحیان توحیدی.

و ددیگر نویسندگان دانشمندی که تکلف و تصنع با سرشت کار علمی شان دمساز و همساز نبود؛ بدین روی از نثر مرسل مدد جستند تا بتوانند رها از هر بند، اندیشه خود را بنویسند. ابوعلی مسکویه (ت ۴۲۱ هجری) و گروه اخوان الصفا از این دسته‌اند. (شکعه، ۱۹۷۵م: ۶۵ و ۶۶، ۲۷۲-۲۷۴؛ ضیف، ۱۹۹۶م: ۴۳۰-۴۳۸؛ جبران، ۲۰۰۴م: ۶۷-۷۰) این گزاره‌ها همگی از پیدایش نخستین نشانه‌های چیرگی لفظ بر معنا و شکل بر مضمون حکایت دارند؛ گفتمانی که در روزگار قاضی فاضل (ت ۵۹۶ هجری) و شاگردش عماد اصفهانی (ت ۵۹۷ هجری) به اوج رسید و بستر ساز فترت گردید.

توحیدی در این نقطه از ادبیات عربی ایستاده و افزون بر قرآن کریم و ادب جانفزای نبوی، میراث دار و پاسبان آفرینشهای ادبی بزرگانی است؛ همچون عبدالحمید کاتب (ت ۲۱۵ ق) سهل بن هارون (ت ۱۳۲ هجری) و جاحظ (ت ۲۵۵ هجری). ژرف اندیشی در دیدگاه‌های ارباب نقد نظیر جاحظ، ابن قتیبه (ت ۲۷۶ هجری) ابن معتز (ت ۲۹۶ هجری) و قدامه بن جعفر (ت ۳۳۷ هجری) پشتوانه ادبی او را شکل می‌دهد. (عباس، ۱۹۹۳م: ۲۱۶)

او به مدد همه این عوامل و به لطف قریحه و حافظه‌اش، نام خود را در شمار نویسندگان و ادبا جاودانه ساخت و همگان را از سخن شناس تا تذکره نویس و از موافق تا مخالف، از دیرباز تا امروز به ستایش جایگاه ادبی خود واداشت. در همین زمینه در معجم الادبا چنین می‌خوانیم: «هو شیخ فی الصوفیه، و فیلسوف الأدياب و أديب الفلاسفة، و مُحَقِّقُ الكلام و متکلمُ المُحَقِّقینَ و إمامُ التبغاء...» (حموی، ۱۹۸۰م، ج ۱۵: ۵) برخی از هم‌روزگاران ما نیز او را چیره دست‌ترین نثر پرداز سراسر تاریخ ادب عربی برشمرده‌اند، (میتز، ۱۹۴۰م: ۴۱۶)

و بعضی هم ابوحیان را بزرگترین ادیبی می‌دانند که عراق از سده چهارم تا سیزدهم هجری به خود دیده است. (ضیف، ۱۹۹۶م: ۶۱)

اما به راستی راز این جنبه ادبی توحیدی چیست؟ نویسنده «خلاصه التوحیدی» در پاسخ به این پرسش چنین راز گشایی نموده است: «التوحیدی وَحَدَّ بَيْنَ ظَاهِرِ النَّثْرِ وَبَاطِنِهِ، وَبَيْنَ الْأَسَالِيبِ الَّتِي تَعَارَفَ الْقَوْمُ عَلَيْهَا وَالْمَعَانِي الَّتِي لَمْ يَطْرُقْهَا أَحَدٌ، فَآتَى بَكْتَابَهُ ذَاتِيَهُ يَتَوَخَّذُ فِيهَا الْكَاتِبُ بِمَا يَكْتَبُ لَا يُخْبِرُ عَنْ آخِرٍ وَلَا يَنْقُلُ عَنْ أَوَّلِينَ، إِنَّمَا الْكَاتِبُ وَالْمَكْتُوبُ شَيْءٌ وَاحِدٌ» (غیطانی، ۱۹۹۵م: ۱۳)؛ «توحیدی ظاهر و باطن نثر و اسالیب و قالب های متعارف قوم عرب و معانی بکر و بی سابقه را به هم پیوند داد، در نتیجه نوشته ای بی‌مانند پدید آورد که نویسنده و اثر در آن با هم یکی می‌شوند، نه خبر از [تأثیر گذاری] دیگری در آن است و نه از پیشینیان نقل می‌کند؛ صرفاً این است که نویسنده و نوشته یک چیز هستند».

از این دیدگاه راز شاهکارهای ابوحیان در یکپارچگی و درهم تنیدگی لفظ و معنا بیان شده است. معانی و مضامین بی‌همتا در قالب‌های مأنوس مردم آن روزگار در آمده و نوشته‌هایی منحصر به فرد، جوشیده از ژرفای جان آفریده که نویسنده در آن محو گشته؛ گر چه این سخن مبالغه‌آمیز می‌نماید اما بی‌تردید یکی از زیباترین تحلیل‌هایی است که می‌توان در مورد نثر یک نویسنده هم‌تراز ابوحیان به دست داد و گویا اعتراف کسی است که خود را به آثار او رهانده و این شاهکارها او را از خویش ستانده و تهی کرده و تنها از توحیدی آکنده. البته این رمزگشایی از منظر ادبی محض، درست است اما از زاویه اخلاقی به همه نثر او تعمیم پذیر نیست.

زبان توحیدی در الامتاع والمؤانسه از دو حال بیرون نیست؛ گاه عاطفی و درونی (Emotive language) سخن ساز کرده و سخنی پر شور، روان و دمان را پرورده، و گاه به زبان ارجاعی یا خبری (Refelentat language) سخن گفته و گزارهای علمی گونه‌گونی را به خوانندگان پیشکش نموده است. گزیده ذیل نمونه‌ای از نثر علمی اوست که در این گفتار محط اهتمام نیست: «وَأَمَّا قَوْلُهُ: «وَمَا الْإِنْسَانُ؟ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ هُوَ الشَّيْءُ الْمَنْظُومُ بِتَدْبِيرِ الطَّبِيعَةِ لِلْمَادَّةِ الْمَخْصُوصَةِ بِالصُّورَةِ الْبَشَرِيَّةِ، الْمُؤَيَّدِ بِنُورِ الْعَقْلِ مِنْ قِبَلِ الْإِلَهِ، وَهَذَا وَصْفٌ يَأْتِي عَلَى الْقَوْلِ الشَّائِعِ عَنِ الْأَوَّلِينَ إِنَّهُ حَيٌّ نَاطِقٌ مَائِتٌ مِنْ قِبَلِ الْجِسِّ وَالْحَرَكَةِ، نَاطِقٌ مِنْ قِبَلِ الْفِكْرِ وَالتَّمْيِيزِ...» (ابوحیان توحیدی، ۲۰۰۴م، ج ۳: ۳۳۲)؛ «اما این سخن که انسان چیست؟ انسان همان موجودی است که طبیعت او را با ساخت مخصوص در هیأت بشری پرداخته، به نور عقل از سوی معبود، مؤید است و این توصیف از او، بر دیدگاه شایع پیشینیان خط بطلان می‌کشد که معتقد بودند انسان از جهت حسی - حرکتی حی ناطق میراست و از جهت فکر و قوه تمییز، ناطق».

واژگان و جمله‌ها در این گزیده، کوتاه، متناسب معنا روان و روشن است و آنچه برای نویسنده اهمیت دارد، رسایی سخن و گویایی پیام است نه آراستن سخن به پیرایه و آرایه. توحیدی هنگامی که در قلمرو عاطفه و پهنه احساس، توسن ذوق می‌راند و پرنده دور پرواز خیال را پر و بال می‌دهد، نثری پخته، روان و دلاویز می‌آفریند. آنچه در پی می‌آید

بررسی جلوه‌هایی از هنرنمایی او در نثرپردازی ادیبانه است که در پنج سطح آوایی، واژگانی، نحوی، فکری و ادبی دنبال می‌شود.

الف) سطح آوایی (phonostylistic level)

در روزگار توحیدی، نثر در دو قدمی شعر بود، به دیگر سخن تنها وزن و قافیه را از شعر کم داشت؛ مانند نثر مقامات؛ اما نوشته‌های ابوحیان، نثری بینابین یا میانه دارد، به جز کتاب «الإشارات الإلهية» که از آغاز تا پایان نثری مسجع دارد. توحیدی در «الامتاع والمؤانسه» هر چند به سجع پایبندی صد در صد نداشته؛ اما نثری آهنگین و دلنشین دارد و برای بهره‌گیری از امکانات آوایی زبان چند نکته و ترفند را مطرح نظر داشته که مهمترین آنها به قرار ذیل است:

۱. بهره‌گیری از آرایه‌های بیرونی

ازدواج، موازنه و در اندک مواردی سجع و جناس از جمله آرایه‌های لفظی هستند که نثر او را آهنگین ساخته‌اند:

«و قد ملکت نواصینا، و سنکت ديارنا، و صادرتنا علی أموالنا، و حلت بیننا و بین ضیاعنا و قاسمتنا مواریننا، و أنسبتنا رفاغة العیش و طیب الحیاة و طمانینة القلب، فطرقنا مخوفه، و مساکیننا منزوله و ضیاعنا مقطعة و نعمنا مسلوبه، حریمنا مستباح، و نقدنا زائف و خراجنا مضاعف...» (همان، ج ۳، ۳۱۷)؛ «ما را زیر سلطه خود درآوردی، در سرزمینمان خانه کردی، اموالمان را به زور ستاندی، از مستغلات بازمان داشتی، در ارثمان شریک شدی، خوشی و خرمی و آرام دل را از یادمان بردی، راهمان ناامن است و خانه و کاشانه ما در اشغال و املاکمان مصادره و چهار پایان ما به یغما رفته، حرمت ما پایمال و پولمان بی مقدار و خراج ما دو چندان.»

این آرایه‌هایی بیرونی و انتقال از یکی به دیگری، متن را از یکنواختی، ایستایی و سکون بیرون می‌برد و به آن حرکت و پویایی می‌دهد. شایان توجه اینکه یکی از علل دل‌انگیزی سجعهای توحیدی آنست که تکلف و الزامی در آن نیست، بلکه سجعهای او خودجوش‌اند.

۲. جمله‌های کوتاه و عطفهای متوالی

هر دوی این ترکیبات در کنار یکدیگر به سخن آهنگی خاص بخشیده‌اند:

«تساوروا و تفاوضوا، و قلبوا الأمر و شعبوا القول، و صوبوا و صعّدوا، و قرّبوا و بعدّوا، و التأم لهم من ذلك أن تخرج طائفة وراء الأمير بختيار إلى الكوفة و تلقاه و تعرفه ما قد شمل مدينة السلام من الاهتمام، و أن الخوف قد غلبهم، وأن الدّعر قد ملكهم...» (همان، ج ۳، ۳۵۷)؛ «[آنان] آریزنی و گفتگو کردند و در کار از جهات مختلف مذاقه کردند و سخن به هر وادی بردند، [دمی] به پایین دست شدند و [دمی دیگر] به فرا دست بر شدند، از دور و نزدیک در آن نگرستند^۱ سرانجام بر این همداستان شدند که جمعی، پی‌امیر بختیار، روانه

کوفه شوند و با او ملاقات کنند و او را در جریان اندوهی قرار دهند که مدینه السلام^۲ را در برگرفته و اینکه خوف بر ایشان مستولی گشته و دهشت بر آنان چیره». نکتهٔ شایان توجه در چنین مواردی آن است که توحیدی با این جملات کوتاه و پیاپی، حالات روانی کسانی را حکایت می‌کند که از حمله رومی‌ها در سال ۳۶۲ هجری، سراسیمه و مضطرب بوده‌اند؛ زیرا چنین ساختارهایی با این نظم در تجسم فضای رعب و هراس موفق‌تراند.

۳. موسیقی درونی هماهنگ با پیام جمله

از جمله شگردهای توحیدی، توجه به هم آوایی لفظ و معناست. او به گزینش واژگان دارای آوای متناسب با مضمون جمله اهتمامی خاص نشان داده است. در نمونهٔ بالا، عطفهای پیاپی و سجع به کمک هم، حالت روحی - روانی خاص را القا کردند؛ اما در نمونه زیر واژگان به تنهایی، حس مورد نظر را برمی‌انگیزانند؛ یعنی موسیقی درونی آنها در این حسن‌انگیزی نقش آفرین است: «لَقَدْ تَجَرَّعَ عَلٰی هٰذَا التَّوَانِي الصَّابِ وَ الْعَلَقَمِ وَ مَضَّعَ بِقَمِيهِ حَنْظَلُ النَّدَامَةِ فِي نَفْسِهِ، وَ سَمِعَ بِأُذُنِهِ قَوَارِعَ الْمَلَامَةِ مِنْ أَصْدِقَائِهِ...» (همان، ج ۱، ۲۶)؛ «او به سبب این سستی و توانی، شرنگ تلخ صَبَر و علقَم^۳ را چشید و حنظل ندامت را با تمام وجود در کام برد و ملامت گزنده دوستان را با گوش خویش نیوشید...».

چشیدن شرنگ ندامت و شنیدن صدای جانکاه ملامت بی‌گمان موقعیتی است دشوار و ناخوشایند که تنها واژگانی سخت و دژم از عهده آن برمی‌آیند «تجرع» از باب تفعّل و دالّ بر تدریج است و از کراهت و اجبار در تحمل تلخکامی خبر می‌دهد. نیز واژه های مضغ، حنظل، قوارع با حروف ض، غ، ح، ط در ترسیم حس تلخکامی، به کمک نویسنده آمده‌اند. از اینجا روشن می‌شود ابوحیان برای رساندن مقصودش از تمامی امکانات زبانی از سطح حروف و واژگان تا سطح کلان؛ یعنی جمله‌ها و پاراگرافها، سود جسته و بدون تعهد و التزام به آرایه و پیرایه‌ای خاص برخلاف برخی همگان خود، رسایی و دلاویزی اثرش را دو چندان ساخته است.

ب) سطح واژگانی (Lexical Level)

باید اذعان کرد که گوناگونی درونمایهٔ کتاب، اندوخته سرشار واژگانی و ذوق ناب توحیدی، از «الامتع و المؤمنسه» جنگی ساخته، آکنده از واژگان خوش ساخت، نژاده و گویاست. برجسته‌ترین مختصات سبک شناختی کتاب در لایه واژگانی عبارتند از:

۱. تنوع و غنای واژگانی؛ ۲. وام واژگان؛ ۳. واژگان نماینده طرز بیان؛ ۴. واژگان نامأنوس و دیرپاب؛ ۵. تضاد؛ ۶. پربسامدی افعال تفضیل.

۲.

۱. تنوع و غنای واژگانی

این خصوصیت از یک سو به تنوع موضوعات کتاب و از سوی دیگر، به ثروت واژگانی ابوحیان بازمی‌گردد و دست توحیدی را در عطف، ترادف، تضاد و مراعات النظیر

بازگذاشته است: «ذَكَرَ فِيهَا مَا آتَاكَ اللَّهُ وَ فَضَّلَكَ بِهِ مِنْ شَرَفِ أَعْرَاقِكَ وَ كَرَمِ أَخْلَاقِكَ، وَ عُلوِّ هِمَّتِكَ، وَ صِدْقِ حَدِيثِكَ، وَ صَوَابِ رَأْيِكَ، وَ بَرَكَهٖ نَظْرِكَ، وَ ظُهُورِ غِنَائِكَ، وَ خِصْبِ فَنَائِكَ، وَ...» (همان، ج ۱، ۲۳)؛ «در آن [رساله] شرافت نَسَب و اخلاق نیک و همت بلند و گمان درست و رأی صواب و نگاه فرخنده پی و غنای آشکار و خانه آبادانی را برشمرده که خداوند به تو ارزانی داشته و به واسطه آنها تو را برتری بخشیده».

در این نمونه و ادامه آن، بیش از بیست عطف آورده است؛ اما با وجود این، نثر را به شائبه کثرت تکرار و کاربرد واژگان مهجور نیالوده و نمونه‌های آن در کتاب کم نیست. این عطفها و ترادفها را نباید از جنس تکرار دانست، بلکه حقیقت آنست که توحیدی خواسته زوایا و لایه‌های گوناگون یک معنا را بیان نماید.

۲. وام واژگان

ابوحیان در روزگار شکوفایی نهضت ترجمه و داد و ستد فرهنگی و تمدنی قوم عرب با همسایگان می‌زیسته است. ورود وام واژه‌های پرشمار که عمدتاً نماینده مظاهر تمدنی تازه وارد به جامعه عربی آن روز بوده است از جلوه‌های این داد و ستد است. وام واژه‌های ابوحیان تنها به اصطلاحات دیوانی، دفتری و علمی خلاصه نمی‌شود؛ در مواردی این واژگان دخیل به زندگی روزمره مردم کوچه و بازار مرتبط بوده است. برخی از این وام واژه‌ها بدین قرارند:

- تاسومه: به نوعی کفش و صندل راحتی رایج در آن دوره اطلاق می‌شده (دهخدا، ۱۳۳۵ش: ج ۱۴، ۲۵۰) ابوحیان چنین گفته: «إِنَّمَا رَكِبْتُ إِلَيْهِ لِمُرْفَعَتِهِ وَ تَاسُومَتِهِ» (ابوحیان توحیدی، ۲۰۰۴م: ج ۱، ۳۴)؛ «صرفاً به خاطر جامه ژنده و پای افزارش سراغش رفتم».

- دست کاغذ فرعونی: مراد کاغذ فرعونی است. این کاغذ یکی از شش گونه رایج کاغذ در اواخر سده چهارم هجری بوده است. (فیروزآبادی، بی تا: ج ۱، ۱۵۳؛ دهخدا، ۱۳۳۵ش: ج ۳۴، ۲۱۲ و امام شوشتری، ۱۳۴۷ش: ۲۵۰) توحیدی چنین آورده: «فَقَالَ: لَا شَكَّ أَنَّ الْمُسَوَّدَةَ جَامِعَةٌ لِهَذَا كَلِمَةٍ، قُلْتُ: تِلْكَ تُجَزَّعُ فِي دَسْتِ كَاغِدِ فِرْعَوْنِي. فَقَالَ: أَجِدُ تَحْرِيرَهَا، وَ عَلَيَّ بِهَا» (ابوحیان توحیدی؛ ۲۰۰۴م: ج ۱، ۳۹)؛ «گفت: بی گمان این پیش نویس، تمامی این مطلب را در بر دارد. گفتم: این مطالب در چند کاغذ فرعونی جداگانه تحریر می‌شود. گفت: آنها را خوب و زیبا تحریر کن و نزد من بیاور».

- بخت (به فتح اول): به همان معنای بخت و اقبال است. در عربی از این واژه صفت «بخیت» و «مبخت» را ساخته‌اند. (امام شوشتری، ۱۳۴۷ش: ۵۷) ابوحیان در مورد بی‌ارزشی مال و ثروت چنین نقل می‌کند: «وَ مَا حَاجَتِي إِلَى شَيْءٍ الْبَخْتِ يَأْتِي بِهِ وَ اللَّؤْمُ يَحْفَظُهُ، وَ النَّفَقَةُ تُبَدِّدُهُ...» (ابوحیان توحیدی، ۲۰۰۴م: ج ۲، ۱۶۹)؛ «مرا چه حاجت به چیزی که بخت و اقبال می‌آوردش و فرومایگی حافظش است و خرج کردن نابودش کند».

برخی دیگر از وام واژه‌ها به اختصار عبارتند از: الیمارستان (همان، ج ۱، ۱۷) و از همین واژه به صورت «مارستانات» (همان، ج ۳، ۳۱۷) آیین (همان، ج ۲، ۱۸۸) به معنای راه و

رسم؛ دستبنان (همان، ج ۲، ۱۹۴)، نوعی ابزار موسیقی؛ بادزهر (همان، ج ۲، ۲۰۹)، همان بادزهر است؛ هیا شرا هیا (همان، ج ۳، ۳۱۷) که ظاهراً عبارتی عبری است به معنای «یا حی یا قیوم».

ارزش این وام واژگان در «الامتاع والمؤانسه» از نظر سبک شناختی و بررسیهای زمانی زبان شناختی، تعیین کننده است و ما را با روند ورود واژگان از زبانهای گوناگون به عربی آشنا می‌نماید. نیز از روی اصالت، نوع و حیطة معنایی و کاربردی آنها می‌توان به نوع و گسترهٔ داد و ستد میان اعراب و دیگر ملل پی برد؛ چنانکه در تعیین اینکه عربها از کدام فرهنگ و تمدن تأثیر پذیری بیشتری داشته‌اند، راهگشاست.

۳. واژگان نمایندهٔ طرز بیان (Gener-Register)

مراد از «طرز بیان» دو نکته است: یکی طرز کلام خاص هر طبقه و گروه؛ یعنی سبک خاصی که هر طبقه در گفتار دارد؛ مثلاً طرز سخن بازاری، جاهلی و...؛ دوم، اصطلاحات خاص متداول نزد یک گروه است؛ مثل فلاسفه، متکلمان (شمیسا، ۱۳۷۴ش: ۲۹۰ - ۲۹۱) در مورد مصادیق طرز بیان در معنای نخست، نگاهی به گفت و گوهای شب هجدهم ما را با طرز بیان مردم کوچه و بازار و برخی افراد شهره به هرزگی و بی‌بندباری آشنا می‌کند. (ابوحیان توحیدی، ۲۰۰۴م: ج ۲، ۱۷۲-۱۷۸) و شب هفدهم در بردارندهٔ مصادیق معنای دوم طرز بیان است. در این شب با اصطلاحات فلاسفه و متکلمان آشنا می‌شویم. (همان، ج ۲، ۱۴۲-۱۷۱) و در شب بیست و چهارم با اصطلاحات علوم تجربی در حوزهٔ حیات وحش و کانی شناسی. (همان، ج ۲، ۲۰۷-۲۲۲)

گزیدهٔ ذیل که برگرفته از هشتمین شب است طرز بیانی فلسفی قلمداد می‌شود: «وَعَايَتُكُمْ أَنْ تَهْوُلُوا بِالْجِنْسِ، وَ النَّوعِ، وَ الْخَاصَّةِ، وَ الْفَصْلِ، وَ الْعَرَضِ، وَ الشَّخْصِ، وَ تَقُولُوا الْهَلِيَّةَ، وَ الْأَيْنِيَّةَ، وَ الْأَمَاهِيَّةَ، وَ الْكَيْفِيَّةَ، وَ الْكَمِّيَّةَ، وَ الْعَرَضِيَّةَ ...» (همان، ج ۱، ۷۵)؛ «غایت شما آنست که با اصطلاحاتی همچون جنس، فصل، نوع خاصه، عرض، و شخص، بزرگ نمایی کنید و [کلماتی] مانند هلیت، اینیت، ماهیت، کیفیت، کمیت و عرضیت را بر زبان رانید.»

۴. واژگان نامأنوس و دیریاب

توحیدی به خودی خود، به کاربرد واژگان پیچیده، نامأنوس و دیریاب، رغبت چندانی نشان نداده است. بیشتر واژگان ناآشنای او در حقیقت پرسشهای ابن سعدان از نویسندگان نقل و قولهای دیگران است. ابن سعدان از نویسندگان در مورد مسائل صرف و فقه اللغة مربوط به آن واژگان راهنمایی خواسته؛ مثلاً در شب بیست و نهم با پرسشهایی در مورد «جَشْم»، «حِمَجَم»، «حِمَجَم»، و «شَاكِد» و... روبه رو می‌شویم. (همان، ج ۳، ۲۶۲) برخی از این واژگان برای خواننده امروزی ناآشنا و دیریاب به شمار می‌آیند؛ گرچه در روزگار نویسندگان شناخته شده، پرکاربرد بوده‌اند؛ نظیر «تاسومه» (همان، ج ۱، ۳۴) و ...

۵. تضاد

نویسنده به انگیزه موشکافی و روشنگری همه سویه نسبت به مفهومی خاص از شگرد «ترادف» بهره می‌گیرد. توحیدی به همین انگیزه از تضاد نیز کمک می‌گیرد: «هذا و أنا فی ذیل الکهُولَة و بادئهُ الشَّيْخُوخَة، و فی حال مَنْ إن لَمْ تَهْدِهِ التَّجَارِبُ فِيمَا سَلَفَ مِنْ أَيَّامِهِ فِي حَالِي سَفَرِهِ وَ مَقَامِهِ، وَ فَقَرَهُ وَ غِنَائِهِ، وَ شِدَّتِهِ وَ رَخَائِهِ، وَ سَرَائِهِ وَ ضَرَائِهِ، خَيْفَتِهِ وَ رَجَائِهِ، فَقَدْ انْقَطَعَ الطَّمَعُ مِنْ فَلَاحِهِ...» (همان، مقدمه، ۷)؛ «این در حالی است که حقیر در پایان میانسالی و آستانه پیری ام، حال کسی را دارم که اگر تجارب روزهای گذشته اش در سفر و حضر، فقر و غنا، سختی و راحتی و خوشی و ناخوشی، خوف و رجاء او را راه نمایند، رشته امید به رستگاریش گسسته گردد...»

توحیدی در زندگی فردی و اجتماعی خود زخم خورده تضادها، فاصله‌ها و دوگانگیها بوده و زندگی در چنین وضعی از او انسانی ناآرام، پریشان، بدبین و زودرنج ساخته است؛ بعید نیست که پاره‌ای از این تضادآمیزیها بازتاب پیشینه پرنج و حرمان او باشند: «يَرُدُّ كَالْأَخِيذِ، وَيَأْخُذُ كَالْمُتَمَنَّعِ، وَ يَعْضَبُ فِي عَرْضِ الرِّضَا، وَ يَرْضَى فِي لُبُّوسِ الغَضَبِ...» (همان، ج ۱، ۳۸)؛ «با دست پس می‌زند و با پا پیش می‌کشد در حال اظهار خشنودی، خشم می‌گیرد و در کسوت غضب راضی می‌شود...»

برخلاف قطعه بالا که در مقام ذم و نکوهش صاحب بن عبّاد است، در فقره ذیل از شگرد تضاد برای ستایش و مدح بهره گرفته: «و هو [ابن سعدان] الوزيرُ العَظِيمُ الَّذِي افْتَقَرَتِ الدَّوْلَةُ إِلَى نَظَرِهِ وَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ إِلَى أَنْ يَكُونَ هُوَ المُبْرَمَ وَ الناقِضَ، وَ الرَّافِعَ وَ الوَاضِعَ، وَ الكَافِيَ وَ الوَافِيَ، وَ المُقَرَّبَ لِخِدْمَتِهَا وَ نُصَحَائِهَا وَ المُزَحَّزِحَ لِحَسَدَتِهَا وَ أَعْدَائِهَا...» (همان، مقدمه، ۹)؛ «او وزیر بزرگی است که حکومت به رأی و امر و نهی او نیازمند است و محتاج آنست که او تأیید و نقض کننده باشد، رفعت دهد و ذلیل کند، کفایت گر و جبران کننده باشد، خدمتگزاران و دلسوزان حقیقی حکومت را مقرب گرداند و بدخواهان و دشمنانش را براند و دور نماید.»

نویسنده با استفاده از تضاد در مقام مدح، خواسته ممدوح را به کمال برازندگی و کاردانی و لیاقت بستاید و در یک کلام او را جامع اضداد نشان دهد.

۶. پربسامدی افعال تفضیل

او بیشتر در مقام ستایش، نکوهش و نقد و داوری از این ساختار استفاده کرده است: «رَأَيْتَكَ الْآنَ وَ أَنْتَ أَلْفٌ مِنَ الْهَوَاءِ، وَ أَرْقٌ مِنَ الْمَاءِ، وَ أَغْزَلٌ مِنَ جَمِيلِ بْنِ مَعْمَرٍ وَ أَعْدَبٌ مِنَ الْحَيَاءِ، وَ أَرْزَنٌ مِنَ الطَّوْدِ، وَ أَغْزَرٌ مِنَ الْبَحْرِ، وَ أَبْهَى مِنَ الْقَمَرِ، وَ...» (همان، ج ۱، ۸۳)؛ «اکنون شما را دیدم که از هوا لطیف‌تر و از آب رقیق‌تر و از جمیل بن معمر، شیدتر و از زندگی شیرین‌تر و از کوه سربرافراشته استوارتر و از دریا سرشارتر و از ماه تابناک‌تر...»

ج) سطح نحوی (Syntactical level)

نثر توحیدی همانگونه که از منظر لایهٔ واژگانی کم نظیر است، از نظر نحوی، پخته، و از ناهنجاری، پیچیده‌گویی و قالبهای سست دور است. او برای خلق نثری متین از چند شگرد بهره‌جسته که مهمترین آنها عبارتند از:

۱. جمله بندی‌های کوتاه و مقطّع

«كَانَتْ الْعِصْمَةُ تَنْبِتِرُ، وَ الطَّمَعُ يَنْقَطِعُ، وَ الْأَمَلُ يَضَعْفُ، وَ الرَّجَاءُ يَخِيبُ، وَ الْأَرْكَانُ تَتَخَلَّخَلُ، وَ الذَّرَائِعُ تَرْتَفِعُ، وَ الْوَسَائِلُ تَمْتَنِعُ...» (همان، ج ۳، ۳۴۶)؛ «رشته عصمت می گسست و طمع بریده می شد و آرزو رنگ می باخت و امید به نومیدی بدل می گشت و ارکان به سستی می گرایید و بهانه‌ها فزونی می گرفت و وسائل دور از دست می شد.»

۲. کاربرد افعال پیایی

«لَا بُدَّ لَنَا مِنْ أَنْ نَذْكُرَهُ وَ نَصِفَهُ، وَ نَدْعُوهُ، وَ نَعْبُدَهُ، وَ نَقْصِدَهُ، وَ نَرْجُوهُ، وَ نَخَافُهُ، وَ نَعْرِفُهُ، وَ نَنْحُوهُ، وَ نَطْلُبُ مَا عِنْدَهُ» (همان)؛ «باید نام او را ذکر کنیم و وصفش گوئیم. بخوانیم و پرسستیمش و روی دل سوی او نهیم و امید در او بندیم و خوف او به دل گیریم و به او معرفت یابیم و پی اش گیریم و آنچه نزد اوست را طلب کنیم.»

۳. کاربرد فراوان ضمیر؛ مانند قطعهٔ بالا که نمونه‌ای از کاربرد فراوان ضمیر «ها» است و یا نمونهٔ ذیل که نمونه کاربرد فراوان ضمیر «ی» متکلم است: «أَجْبُرْنِي فَإِنِّي مَكْسُورٌ، إِسْقِنِي فَإِنِّي صَدِيدٌ، أَغْشِنِي فَإِنِّي مَلْهُوفٌ، شَهَّرْنِي فَإِنِّي عُفْلٌ...» (همان، ج ۳، ۴۰۰)؛ «بنواز و تسلائی خاطر ده که شکسته دلم، سیرابم کن که تشنه کامم، به فریادم رس که ستمدیده ام، نامم بلند گردان که گمنامم.»

به نظر می‌رسد بر بسامدی ضمیر «یای متکلم» در این عبارات نشان از اظهار وجود و بیان ضعف و درماندگی نویسنده‌ای است که خود را ناآشنا و گمنام یافته است و برای رهایی از این فضا پیوسته از خود یاد می‌کند.

۴. حذف فعل به قرینه

«قَدْ اسْتَدْرَكَ مَوْلَانَا عَلِيٌّ «الْخَلِيلُ» فِي الْعَرُوضِ، وَعَلَى «أَبِي عَمْرٍو بْنِ الْعَلَاءِ» فِي اللَّغَةِ، وَ عَلِيٌّ «أَبِي يُوسُفَ» فِي الْقَضَاءِ وَ...» (همان، ج ۱، ۳۸)؛ «سرورمان در عروض [آراء] خلیل را و در لغت [سخنان] ابو عمرو بن العلاء را و در قضاوت [آراء] ابو یوسف را تکمیل کرده است و...»

در این گزیده که به ذکر پاره‌ای کوتاه از آن بسنده شد در ۲۸ مورد فعل به واسطهٔ عطف و قرینهٔ لفظی حذف شده است. بنابراین با توجه به بند (۲-۳) توحیدی گاه در کاربرد فعل، افراط‌کاری و گاه آن را حذف می‌کند.

۵. آوردن قسم بین قد و فعل ماضی

«قَدْ وَاللَّهِ ضَاقَ صَدْرِي بِالْعَيْظِ لِمَا يَبْلُغُنِي عَنِ الْعَامَّةِ عَنْ خَوَظِهَا فِي حَدِيثِنَا» (همان، ج ۳، ۳۱۶)؛ «سوگند به خدا که از خبرهایی مبنی بر این که عامه مردم در باره ما بحث و گفتگو می‌کنند، سینه ام مالامال خشم است.»

۶. جمله‌های معترضه: جمله‌های معترضه در نثر «الامتاع والموائسه» گاه کوتاه‌اند؛ مثل «ما أعرف اليومَ بغدادَ - و هي الرُّفْعَةُ الفَسیحَةُ الجامعَةُ والعَرَصَةُ الغاصَّةُ - إنساناً أشکرَ لكَ...» (همان، ج ۱، ۲۳)؛ «امروز در بغداد - که ناحیتی است پهناور و برخوردار و عرصه‌ای پرجمعیت - فردی سپاسگزارتر و حق‌شناس‌تر [از او] نسبت به شما سراغ ندارم.» در اینجا جمله معترضه نقش توضیحی دارد، و گاه این جمله‌ها بلند و طولانی‌اند؛ مثل «قد فَهَمْتُ أیها الشیخُ - حَفِظَ اللهُ رُوحَكَ، وَ وَكَلَّ السَّلَامَةَ بِكَ وَ أَفْرَغَ الْكَرَامَةَ عَلَیكَ وَ...»... فَهَمْتُ جَمِيعَ مَا قُلْتَهُ لِي بِالْأَمْسِ فَهَمًّا بَلِیغًا...» (همان، مقدمه، ۱۰)؛ «ای شیخ! - خدای حَفِظْتانِ كِنَادَ وَ تَنَدَرَسْتی رَأَ مِلَازِمَتانِ وَ كَرَامَتِ بِرِ شَمَا ارزانی دارد - آنچه را دیروز به حقیر فرمودید نیک دریافتم...».

در این گزیده که برای رعایت اختصار به همین اندازه از آن بسنده شد، بیش از ۱۵ جمله معترضه دعایی درکنار هم ردیف شده‌اند و یکی از بلندترین نمونه‌های جمله معترضه را در کتاب شکل داده‌اند؛ از این نمونه طولانی‌تر هم در کتاب وجود دارد. ابوحيان مقدمه جلد سوم را با دعا به جان ابوالوفای بوزجانی (ت ۳۸۷ق) آغاز می‌کند و دعا را پی می‌گیرد تا پس از ۱۳ دعا، خطاب به او می‌گوید: «...» [أَنْ] [تَطَرَّبَ عَلَيْهِ طَرَبَ النَّشْوَانِ عَلَی بَدِيعِ الْغِنَاءِ، وَ لَا طَرَبَ الْبَرْدَانِ عَلَی غِنَاءِ عُلُوَّةَ جَارِيَةِ ابْنِ عُلُوِيَّةٍ...» (همان، ج ۳، ۲۴۷)؛ «و بسان سرمستی که از آواز دلاویز، طربناک گردد، به طرب آیی نه همچون طرب «بردانی» به خاطر آوازه خوانی «علوه» کنیز ابن علویه.»

در عطف به این جمله، در ده صفحه با بازگویی «ولا طرب فلان» در بیست و شش مجلس بزمی، جمله‌های معترضه بلندی می‌آورد. او پس از این بیست و شش مورد چنین می‌گوید: «ولو ذَكَرْتُ هَذِهِ الْأَطْرَابَ مِنَ الْمُسْتَمْعِينَ وَ... لَطَالَ وَأَمَلَّ...» (همان، ج ۳، ۲۵۶)؛ «چنانچه [ماجرای] همه این طربناکی‌ها را به نقل از شنوندگان آن ذکر می‌کردم هرآینه سخن به درازا می‌کشید و ملالت می‌انگیخت.»

د) سطح فکری (Philosophical level)

در حقیقت پرداختن به لایه فکری کتاب به طرز بایسته از حوصله این گفتار بیرونست؛ اما به طور کل می‌توان گفت این اثر آمیزه‌ای است از درون‌گرایی و ذهنی بودن (Subjective)، و برون‌گرایی و عینی بودن (Objective) و علت دو بعدی بودن اثر را باید در درونمایه گونه‌گون آن جست. خواننده گاه نویسنده را دست افشان و پای‌کوبان و بر طبل بی‌عاری زنان می‌بیند و زمانی سر بر زانوی غم‌نهاد، گریخته از مردمان و گداخته از زمان و بدبین به جهان، و گاه او را تندیس‌ی از عقل محض می‌یابد.

توحیدی در موضع‌گیریهای خود در قبال افراد، اقوام، جریان‌های اجتماعی و مذهبی گاه از شاهراه انصاف بیرون می‌افتد؛ مثلاً داوریه‌های او در مورد ابن‌العمید و صاحب بن عبّاد در مواردی به هیچ روی مسموع و مقبول نیست و بوی تند کینه‌توزی و انتقام‌جویی از آن به مشام می‌رسد تا انتقاد منصفانه؛ زیرا بدزبانی‌های و هنجارشکنی‌های اخلاقی او جایی برای

بحث و درنگ نمی‌گذارد و عفت کلام مانع از ذکر نمونه آن می‌شود. (همان، ج ۱، ۳۸) احساسات تند و آتشین او نسبت به شعوبیه در نقل مناظره جیهانی در شب ششم نیز از همین دست است. (همان، ج ۱، ۵۷-۷۳)

گرچه توحیدی در گسترهٔ اخلاق داد سخن داده و گنجینه‌ای ارزنده از اخلاق و حکمت نبوی، ایرانی، هندی و یونانی را در سینه دارد، هر چند زاهدانه و صوفیانه سخن می‌گوید، متأسفانه هم او، بی‌پروا و دور از هر پایبندی اخلاقی، هنگام آزرده‌گی خاطر، عنان از کف می‌بازد و زبان به هر ناسزا می‌گشاید. (همان، ج ۱، ۳۵-۴۲) بنابراین باید پذیرفت که نویسنده به «مغلطه قصد» (Intentional Fallacy) گرفتار آمده، بدین معنا که لاف اخلاق زده و در عمل به خود اجازه داده هر سخنی را به دیگران نسبت دهد. (شمیسا، ۱۳۷۴ش: ۲۷۹)

ابوحیان گاه به عمق مسأله نفوذ می‌کند و آن را از زوایای گوناگون می‌کاود؛ مانند شب بیست و پنجم که شاهد موشکافیهای او در حوزهٔ نظم و نثر هستیم. (ابوحیان توحیدی، ۲۰۰۴م: ج ۲، ۲۲۲-۲۳۲) و گاه از کنار مسأله به سادگی می‌گذرد؛ مثل شب شانزدهم که دربارهٔ جبر و اختیار به اجمال سخن گفته است. (همان، ج ۱، ۱۳۶)

ه) سطح ادبی (Literary Level)

ابوحیان توحیدی نویسندهٔ صرف نیست، بلکه نویسنده‌ای منتقد و آگاه به اصول و فنون نویسندگی است؛ از این رو، در آفرینش یک اثر ادبی کامیاب است. از جمله اصول نویسندگی او آنست که در روزگار چیرگی لفظ بر معنا، منادی توازن و تناسب میان آنها می‌شود، او کمال معنا و جمال لفظ هر دو را با هم می‌خواهد: «لَا تَعْشَقِ اللَّفْظَ دُونَ الْمَعْنَى، وَ لَا تَهْوِ الْمَعْنَى دُونَ اللَّفْظِ» (همان، مقدمه، ۱۰) او شکل فاقد معنا و معنای بی‌ریخت را در خور دل‌باختگی نمی‌شمارد.

پرداختن به سطح ادبی نثر توحیدی فراخنایی جداگانه می‌طلبد؛ اما در اندازهٔ حوصله بحث مهمترین جلوه‌های ادبی نثر او به قرار ذیل است:

۱. تصویرگری: ابوحیان اندیشمند، مفاهیم ذهنی و مجرد خود را به صورت محسوس و ملموس شکل می‌دهد. همین خصلت، تصویرگریهای او را متمایز می‌کند و جنبهٔ ادبی شخصیت او را جلوه‌ای خاص می‌بخشد و شاید به همین روی او را «فیلسوف الأدباء و أديب الفلاسفة» خوانده باشند؛ به عنوان نمونه در وصف سخن چنین می‌گوید: «فإنَّ الكلامَ صَلفٌ تِباءٌ، و لَهُ أرنٌ كَأرنِ المَهرِ، و إباءٌ كإباءِ الحَرونِ، و زهوٌ كزهو المَلِكِ، و حَفَقٌ كحَفَقِ البرقِ، و هو يَسَهَلُ مَرَّةً و يَتَعَسَّرُ مِراراً، و يَذِلُّ طَوَراً و يَعْزُّ أطواراً» (همان، مقدمه، ۱۱)؛ «بی تردید سخن سخت و پیچیده است، چابکی و جست و خیز کرهٔ اسب را دارد، و چموشی استر باز ایستاده از حرکت، و غرور شاهانه و جهش برق آسا، یک بار آسان و مفهوم است و بارها پیچیده و دشوار، زمانی راهوار و رام است و زمان هایی خودسر و نافرمان.»

در تشبیه‌های پیاپی این گفته، چند ویژگی چشمگیر است:
 الف) ترسیم مفهوم ذهنی در قالبی حسی برای عینیت بخشی بهتر؛
 ب) برداشت تصاویر از زندگی روزمره و فضای اجتماعی برای واقعیت بخشی به پیام؛
 ج) پردازش تصویر از زوایای گوناگون بدین معنا که هر یک از تشبیه‌ها یکی از حالات مشابه را گزارش می‌کنند.

در تشبیهی دیگر از همین دست، مایه ذوقی و فکری یکی از هم‌روزگاران خود را چنین نشان می‌دهد: «لَأَنَّ قَرِيحَتَهُ تُرَابِيَّةٌ وَفِكْرَتَهُ سَحَابِيَّةٌ» (همان، ج ۱، ۲۵)؛ قریحه او را غبارآلود و ناصاف می‌بیند و اندیشه‌اش را در بی‌ثباتی همچون ابرهای بی‌قرار بازیچه باد. هنرنامه‌های او در استعاره هم جذاب و گیراست. در جایی مکارم اخلاقی نظیر جود، عفو و حلم را در ساختاری استعاری به صورت لباس، زینت و زیور نشان می‌دهد که علاوه بر صورت، سیرت آدمی را نیز می‌آرایند: «ما شاهدتُ مَنْ يَدِينُ بِالْمَجْدِ وَ يَتَحَلَّى بِالْجُودِ وَ يَرْتَدِي بِالْعَفْوِ وَ يَتَأَزَّرُ بِالْحِلْمِ...» (همان، ج ۳، ۳۹۷)؛ «ندیدم کسی را که باورمند به مجد، پیرایه بسته به زیور جود، پوشیده به جامه عفو و ازار حلم باشد...». تمثیلهای فراوان توحیدی به سخن او لطفی خاص بخشیده است: «أَمَّا ابْنُ الْخَمَارِ فَفَصِيحٌ، سَبَطُ الْكَلَامِ، مَدِيدُ النَّفْسِ... لَكِنَّهُ يَخْلِطُ الدَّرَّةَ بِالْبَعْرَةِ، وَيُفْسِدُ السَّمِينَ بِالْعَثِّ وَ يَرْقَعُ الْجَدِيدَ بِالرَّثِّ...» (همان، ج ۱، ۲۵)؛ «ابن خمار اما مردی است شیوا سخن، نیک گفتار و بلند نفس... ممتها دُرّ و سرگین را به هم در آمیزد و از هم تمییز ندهد، سمین به غث تباه کند و نو به ژنده وصله کند...»

اصولاً یکی از جنبه‌های ارزشی کتاب، استعاره‌های تمثیلی آنست که مفاهیم عقلی را در قالب زیبای حسی به نمایش می‌گذارند.

۲. اطناب

توحیدی در بیان ارزیابی ابوسلیمان منطقی سجستانی از تلاشهای اخوان الصفا برای درآمیختن فلسفه با دین، آن تلاشها را در سخنی دارای اطناب، بیهوده می‌خواند: «تَعَبُّوا وَ مَا أُغْنَوَا، وَ نَصَبُّوا وَ مَا أُجْدَوَا، وَ حَامُوا وَ مَا وَرَدُوا، وَ غَنُّوا وَ مَا أُطْرَبُوا...» (همان، ج ۲، ۱۴۴)؛ «به زحمت افتادند اما دردی دوا نکردند، بسی جهد کردند اما بی فایده، پیرامون [آبشخور معرفت و حقیقت] چرخیدند اما به آن در نیامدند، نغمه ای ساز کردند اما طربی نیانگیختند...»

واحد فکری این جمله‌های پیاپی همگی یکی است نه بیشتر؛ اما نشان از اندوخته واژگانی ابوحيان و توان خیره کننده اش در ترادف دارد.

۳. تضاد: در بررسی لایه واژگانی از تضادآمیزی‌های ابوحيان رازگشایی شد؛ اما این تضاد آمیزها تا آنجا دامنه دار است که به تصویرگریهای او هم کشیده می‌شود و سایه روشنهایی مؤثر در افق دید خواننده پدید می‌آورد. او برای نشان دادن موضع لرزان و بی‌ثبات ابوالوفا نسبت به خود، تضاد، تشبیه و استعاره را بدین صورت با هم درمی‌آمیزد و تصویری

آشنازدایی شده (Defamiliarized) و پارادوکسی (Oxymoron) فراهم می‌آورد: «لَكِنَّكَ مُقْبِلٌ كَالْمُعْرَضِ، وَ مُقَدَّمٌ كَالْمَوْخَرِّ، وَ مُوقَدٌّ كَالْمُخْمَدِ، تُدِينِنِي إِلَى حَظِّي بِشِمَالِكَ وَ تَجْدُبُنِي عَنِ نَيْلِهِ بِبِسَارِكَ، وَ تُعَدِّئِنِي بَوَعْدِ كَالْعَسَلِ، وَ تُعَشِّئِنِي بِيَأْسِ كَالْحَنْظَلِ...» (همان، ج ۳، ۴۰۱)؛ «اما شما روی می‌کنی همچون رویگردان، پای پیش می‌گذاری همچون کسی که پای پس می‌کشد، آتش افروزی هستید بسان نشاننده آتش، به دست چپ مرا به حظ و بهره ام نزدیک می‌گردانی و به راست از نیل آن باز می‌داری، سپیده دمانم به وعده شیرین شهد آسا میهمان کنی و شامگاهانم به یاسی حنظل آمیز.»

او با شگرد تناقض‌نمایی (Paradox) که از ساز و کارهای آشنایی‌زدایی (Defamiliarization) است به متن، عمق و رنگ عقلی بی‌سابقه می‌دهد؛ زیرا فرآیند متناقض‌نمایی که میان پدیده‌های متقابل در جریان است گزاره‌ای نو آیین پدید آورده، خواننده را به چالش فکری و در نهایت ژرف‌اندیشی وا می‌دارد؛ تشبیه «مقبل» به «مدبر»، «موقد» به «مخمد» از این دست هستند و ما را به درنگ و تفکر می‌داند. افزون بر این، گویای نوعی فاصله و شکاف هم هست؛ شکافی که تنها بر پیکرهٔ متن محدود نمی‌ماند؛ بلکه تا ژرفای معانی پیش می‌رود. شاید در سراسر این کتاب هیچ بخشی نتوانسته این شکافها و چالشها را با این گستردگی و عمق به خواننده بنمایاند.

به تناسب سخن شایسته است با ذکر نمونه‌ای به طباقهای توحیدی بپردازیم؛ او رابطهٔ خود با ابوالوفا را چنین ترسیم می‌کند: «و مِثْلِي يَهُفُّو وَ يَجْمَعُ وَ مِثْلَكَ يَعْفُو وَ يَصْفَحُ، وَ أَنْتَ مَوْلَى وَ أَنَا عَبْدٌ، وَ أَنْتَ أَمْرٌ وَ أَنَا مُؤْتَمِرٌ، أَنْتَ مُمْتَثِلٌ وَ أَنَا مُمْتَثِلٌ...» (همان، مقدمه، ۱۰)؛ «و چون منی لغزد و نافرمانی همی کند و چون شمایی گذشت و بخشش نماید، شما سرور و من بنده ام، شما صاحب امر و فرمان و من گوش بفرمان، شما مَطَاع و من مطيعم ...»

۴. تنوع اسالیب

اساساً توحیدی با در پیش گرفتن شیوهٔ گفت و گو (دیالوگ)، تنوع اسلوبی را در سرتا سر کتاب فراهم آورده است؛ اما گذشته از این اسلوب که در پرسش و پاسخ تجلی یافته، او از اسلوبهای خبری و انشایی متعدد در نوشته خود سود جسته است: «إِلَى مَتَى الْكُسْبِرَةُ الْيَابِسَةُ، وَالْبُقَيْلَةُ الدَّأْوِيَّةُ، وَالْقَمِيصُ الْمَرْفَعُ، وَ بَاقِلِي دَرْبِ الْحَاجِبِ وَ سَدَابُ دَرْبِ الرُّوَاسِيْنَ؟ إِلَى مَتَى التَّأْدُّمُ بِالْخُبْزِ وَالزَّيْتُونِ؟ قَدْ وَ اللَّهِ بَحَّ الْحَلْقُ وَ تَغَيَّرَ الْخَلْقُ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَمْرِي، أُجْبِرُنِي فَإِنِّي مَكْسُورٌ، اسْقِنِي فَإِنِّي صَدِدٌ، أَعْشِنِي فَإِنِّي مَلْهُوفٌ، شَهَّرْنِي فَإِنِّي غُفْلٌ، حَلَّنِي فَإِنِّي عَاطِلٌ. قَدْ أَذْغَنِي السَّفْرُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ...» (همان، ج ۳، ۴۰۰)؛ «تا به کی نان پاره خشک و سبزی پلاسیده و دلق مرفوع و ژنده، و باقلای دروازه حاجب و تره درب الرواسین؟ تا به کی نان خورش زیتون؟ بخدا قسم که صدایم گرفته و خُلِّقَم از جای بشده، خدا را خدا را در کارم در نظر بدار، بنواز و تسلائی خاطر من ده که شکسته دلم، سیرابم کن که تشنه کامم، به فریادم رس که ستمدیده ام، نامم بلند گردان که گمنامم، سفر از شهری به شهری دیگر از پایم انداخته.»

در این گزیده خبر با انشا درهم تنیده، و تکرار استفهام، تحذیر، قسم، امر، ضمیر یای متکلم نویسنده را به اوج تأثیرگذاری می‌رسانند و جمله‌ها هم از یکنواختی خارج می‌شوند. در این فضای عاطفی که به کمک اسالیب متنوع خلق می‌شود، کانون توجه شخص نویسنده است که با گمنامی و فقر دست و پنجه نرم می‌کند و آن قدر جمله‌های طلبی را پیایی آورده تا خواننده را با خود هم داستان نماید. کاربرد مکرر و معنادار ضمیر یای متکلم هم شاید برای جلب توجه‌ها به سوی متکلم و ابراز وجود و استعطاف باشد و کوششی برای رهیدن از بند گمنامی باشد.

۵. داستان نویسی: از امتیازات ادبی ابوحيان در این کتاب هنر داستان نویسی و مهارت او در این گونه ادبی است. استادی او از اینجا روشن می‌شود که وقتی به ماجراهای تاریخی در قالب داستان اشاره می‌کند، خواننده را تا پایان با خود دارد.

برخی بر این باورند که اگر شرط راست گفتاری را از نقل و داستان پردازی برداریم، توحیدی را در این زمینه همتایی نیست. (عمران، ۲۰۰۲م: ۱۲۰ - ۱۲۱) برای آشنایی با قدرت داستان نویسی توحیدی خواندن گفت و گوهای شبهای ششم، هشتم و سی و یکم خالی از لطف نیست. (ابوحيان توحیدی، ۲۰۰۴م: ج ۱، ۵۸-۴۵ و ۸۵-۶۴ همچنین همان، ج ۳، ۲۶۸-۲۸۱) بدین ترتیب وجود گونه‌های ادبی مختلف نیز از مختصات سبک ادبی «الامتاع والموائسه» است.

نتیجه‌گیری

- الامتاع والموائسه از نظر پژوهشهای زبان‌شناختی و سبک‌شناختی و نیز از نظر تاریخی، اجتماعی و سیر تطور مسائل ادبی و عقلی در خور بررسی دقیق و موشکافانه است.

- نثر کتاب در مجموع بینابین است و میان نثر مقید و مرسل در نوسان است.
- در سطح فکری به رغم مباحث عقلی عمیق، نویسنده بی‌طرفی علمی را در برخورد با افراد اقوام و جریانهای مذهبی و اجتماعی رعایت نکرده است.
- با وجود هنجارگریزیهای اخلاقی نویسنده، ارزش ادبی کتاب محفوظ است.
- در سطح آوایی توحیدی از تمامی توانمندیهای زبان برای خلق اثری جاودانه بهره گرفته که برخی از آنها عبارتند از: ازدواج، سجع، جناس، عطف، ترادف، تضاد.
- در سطح ادبی تنوع اسالیب کتاب و تصویر مفاهیم ذهنی در قالب حسی، از امتیازات کتاب است.

پی‌نوشتها

۱. مراد از تمامی این تعابیر مترادف و متنوع (قَلَّبُوا الْأَمْرَ و شَعَبُوا الْقَوْلَ، و صَوَّبُوا و...) بررسی همه جانبه امر است.

۲. بغداد

۳. هندوانهٔ ابوجهل
۴. شاعر عاشق پیشه (متوفای ۸۲ق) که به «بُئِنَه» دختر عمّش نرد عشق می باخت و چندان به عاشقی شهره گشت که او را جمیل بشینه خواندند.
منابع و مأخذ
۱. ابن خلکان، أحمد بن محمد. (۱۹۷۷م). **وفیات الأعیان وإنباء أبناء الزمان**؛ مصحح احسان عباس، بیروت: دار صادر.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ق). **لسان العرب**؛ قم: نشر ادب الحوزة.
۳. ابوالفرج ابن الجوزی، عبدالرحمن بن علی. (۱۹۹۲م). **المنتظر فی تاریخ الأمم والملوک**؛ مصححان محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة.
۴. ابوحيان توحیدی، علی بن محمد. (۲۰۰۴م). **الإمتاع والمؤانسة**؛ مصحح عبدالرحمن المصطاوی، بیروت: دار المعرفة.
۵. _____ (۱۹۸۱م). **الصدائة والصدیق**؛ مصحح ابراهیم الکیلانی، دمشق: دار طلاس.
۶. امام شوشتری، سیدمحمدعلی. (۱۳۴۷ش). **فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی**؛ تهران: انجمن آثار ملی.
۷. جبران، محمد مسعود. (۲۰۰۴م). **فنون النثر الأدبی فی آثار لسان الدین ابن الخطیب**؛ بیروت: دار الملة الإسلامی.
۸. حموی، یاقوت بن عبدالله. (۱۹۸۰م). **معجم الأدباء**؛ بیروت: دار الفکر.
۹. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۳۵ش). **لغت نامه**؛ تهران: دانشگاه تهران.
۱۰. ذهبی، محمد بن أحمد. (۱۹۹۳م). **سیر أعلام النبلاء**؛ مصححان شعیب الأرناؤوط و محمد نعیم العرقسوسی، بیروت: مؤسسه الرسالة.
۱۱. سبکی، تاج‌الدین عبدالوهاب بن علی. (بی‌تا). **طبقات الشافعیة الكبرى**؛ مصححان محمود محمد الطناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره: دار احیاء الکتب العربیة.
۱۲. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن أبی بکر. (۱۹۷۹م). **بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة**؛ مصحح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار الفکر.
۱۳. شکعة، مصطفی. (۱۹۷۵م). **بديع الزمان الهمذانی**؛ مصر: عالم الکتب.
۱۴. _____ (۱۹۷۴م). **مناهج التألیف عند العماء العرب (قسم الأدب)**؛ بیروت: دار العلم للملایین.
۱۵. شمیسا، سیروس. (۱۳۷۴ش). **کلیات سبک شناسی**؛ چاپ سوم، تهران: انتشارات فردوس.
۱۶. ضیف، شوقی. (۱۹۹۶م). **تاریخ الأدب العربی (عصر الدول والإمارات)**؛ القاهرة: دار المعارف.

١٧. عباس، احسان. (١٩٩٣م). تاريخ النقد الأدبى عند العرب؛ عمّان: دارالشروق.
١٨. عمران، عبداللطيف. (٢٠٠٢م). الأدب العربى فى بلاط عضد الدولة البويهى؛ دمشق: منشورات المستشارية الثقافية للجمهورية الإسلامية الإيرانية.
١٩. غيطانى، جمال. (١٩٩٥م). خلاصة التوحيدى؛ قاهره: المجلس الأعلى للثقافة.
٢٠. فيروزآبادى، محمّد بن يعقوب. (بى تا). القاموس المحيط؛ بيروت: دار الجيل.
٢١. قزوينى، محمد بن عبدالوهاب. (١٣٣٢ش). بيست مقاله؛ تهران: ابن سينا و ادب.
٢٢. قفطى، على بن يوسف. (١٩٠٣م). تاريخ الحكماء؛ مصحح ليبرت، ليبزيك.
٢٣. ميتز، آدم. (١٩٤٠م). الحضارة الإسلامية فى القرن الرابع الهجرى؛ مصحح محمد عبدالهادى أبوريدة، قاهره: لجنة التأليف والترجمة والنشر.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال چهارم، دوره جدید، شماره دوازدهم، تابستان ۱۳۹۲

نظرة أسلوبية فى الإمتاع والمؤانسة لأبى حیان التوحیدى*

سید محمد رضا ابن الرسول
أستاذ مساعد بجامعة اصفهان
محسن رضاخواه ورنوسفاد رانى
الماجستير بجامعة اصفهان

الملخص

كان القرن الرابع عهد ظهور العباقرة فى أفق العلم والأدب. وكان أبو حیان التوحیدى آنذاك فى زمرة المشاهير كما ذاع صيته حتى اليوم. يعالج بحثنا هذا حياة أبى حیان التوحیدى وكتابه «الإمتاع والمؤانسة» لتعرف قيمة الكتاب ومضمونه ومنهجه. وقبل أن نعالج الموضوع ونستوقف النظر فى دراسة الأساليب فى نثر التوحیدى ينبغى أن نعالج صياغة الكتاب ومنهجه النثرى والحوادث البارزة والمؤثرات فى تفوق المناقشة النثرية على الشعر ونعرف مكانة أبى حیان فى النثر. كان داعينا فى اختيار هذا الكتاب من كتب التوحیدى الكثيرة، علاوة على قيمته الأسلوبية والعلمية هو أننا نشاهد فى الكتاب ما يتصل بجميع جوانب آثاره وأبعاد شخصيته.

الكلمات الدليلية:

أبو حیان التوحیدى، الإمتاع والمؤانسة، النثر الفنى، مستوى المفردات، المستوى النحوى.